

مَنَازِلِ سَيِّدِهِ

مَصْنُفَةٌ

CHECKED

Checked
1987

مكتبة العلماء بحر العلوم مولانا عبد العلي قدس سره

الف ١٦

١٩٦١

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سبحان الذي تنزه عن كل نقص وتقدس عن كل ما يتوهم في الكائنات من تحريفها المحمدي في كل
منظر وبالمسود في كل عهد ونشهد ان لا اله الا هو وان محمداً عبده ورسوله وعبد صلوته الله وسلام عليه
وعلى آله وازواجه واهل بيته واصحابه اجمعين - اما بعد فيقول الفقير الى الله الرحمن الرحيم عبد العلي
ابن الواقف على اسرار الله نظام الدين حمزة الانصاري التي كنت صنفت رساله عربيه فيها عليه الصوفيه
الكرام والاولياء العظام من سئله وحده الوجود وشهود الحق في كل موجود مع بيان التتمه لا الشبهة لعل للذات
فيها ظهور وللعباد الكم صنفين فيها الحق شهود وشعر امرني بان احرر رساله فارسيه في تبيان تلك المسئله
من امره مطاع وانما الفقه عنه لا يستطيع الذي اقرع في قاله ثبوتها والتوال والبس من اتجود حليته الكمال
واعطاه الله تعالى الخلق الكريم وجعله مورد عنايات الرحيم الامير ابن الامير الثواب والاحاد تحفه علي
انور الدين خان بجا در عالم الله تعالى بالاحسان فاستثلت الامر وجهت عنان التجريد اليها وفرضتها
بالاخذ تمام - اللهم اجعلها تبصرة لكل طالب بتدركه لكل منتهى فهمنا انا انا شرع - بل انكم ذات
واجب بجان الله تعالى عبادت است از وجود وجود علي حقيقه و في است سبحانه ما ديت از وجود مصدره مفهوم بودن است
معني انتزاعي است تعالى الله تعالى عن ان يكون له المعنى عينه بل انتم عبادت حقيقه تصديق وجود مصدره است
وينفصل ذات خود كافي است و موجوديت پس ذات حق سبحانه نفس وجود است و در مرتبه ذات خود مبدى
است از ثوب كثر و ما سواي و في معجزه است بجان شيوهات وتعيينات ومظاهر او است سبحانه و تعالى و
او سبحانه ظاهر است و در شيوهات و ساري است و در ان نه مريان حلوكي و نه مريان اتحادي و مثالي
سبحان مريان واحد است و اعداد كه اعداد عبادت است از وحدت بل اداوت پس عين واحد ظاهر

است و کثرت و این کثرت فی ذاتها وجود ندارد و این کثرت موجود و ظاهر است بوجود ذات و سحانه که عین وجود است بلکه وجود و سحانه ظاهر است درین کثرت - بگوئیم اول و الاخره و الظاهر و الباطن سبحان الله عما یشیر کون - پس ذات واجب سبحانه وجود مطلق است از هر شیء و حتی که انقید اطلاق نیز مطلق است و در مرتبه ذات خود نیست کلی و نه جزوئی نه واحد بود وحدت زاید و نه کثیر و نه هیچ و صفی زاید از اوصاف و اوجانه منزله و مقدس است از تعینات و در مرتبه ذات خود واحد است بمعنی آنکه نیست شریک و س اصلا و اوست سبحانه و تعالی واجب الوجود بذات خود و عالم عبارت از تعینات و شیئونات این ذات که وجود مطلق است پس او سبحانه حق منزله است در ذات خود و اوست مشبه در ظاهر کونیه و ذات حق سبحانه و تعالی را دو کمال اند - یکی کمال ذاتی که او سبحانه تعالی کمال است بذات خود واجب الوجود است بذات خود بلکه عین وجود است و همانند است بذات خود نیز ذات خود یعنی است درین کمال از عالم که عبارت است از ما سوائه و از تعینات - و کمال دیگر کمال سمائی - که عبارت است از متصف شدن ذات بصفات ذات و بصفات افعال و بصفات فعلیه و افعالیه و موسوم بودن با اسما و اسم عبارت از ذات مقیده بصفتها و انصاف باین صفات ممکن نیست مگر بعد ثبوت اعیان چه علم به معلوم متصور نیست و نه قدرت به مقدور و نه خلق به مخلوق و بهم برین قیاس و اعیان چون ثبوت علمی یا فکری پیش از وجود عینی - پس علم بآن اعیان متعلق شد پس این معلومات حقیقیانه و تعالی را عالم گردانیدند چه علم تابع معلوم است و این اعیان چون با استعدادات خود فکر جزوئی یا فکری علم با آنها متعلق شد - بوجهی که بودند و همچنین این اعیان مقدور و مراد شدند - و قدرت و ارادت با آنها تعلق گرفت پس حق را قاده و مرید گردانیدند و برین قیاس صفات دیگر پس در کمال سمائی غنا ازین اعیان نیست و اما اسمائے حسنی خواه تشریفه اند یا تشبیه پس ظهور آن بوجهی که احکام آن ظاهر میشود به محالی و مظاهر ممکن نیست پس ظهور آن اسما با احکام موتون بر وجود مظاهر است در خارج پس کمال سمائی متصور نیست مگر بعد وجود عالم پس حق تعالی اعیان عالم را موجود و ساحت و مظهر اسمائے خود گردانید تا اسما و احکام اسما ظهور یابد و کمال سمار بر وجه کمال حاصل شود پس در ظهور اسما غنا نیست از وجود خارجی عالم و نیست غنا در مرتبه کمال ذاتی چنانچه حافظ غیر از میفرماید بنده پس تو معشوق گرافتا و بر عاشق چه بود و مابد و محتاج بودیم او بجا مشتاق بود و شاید است با آنچه گفته شد این حدیث قدسی گفت کمتر از حدیث است آن اگر غایت خلاقیت اخلق - الله تعالی میفرماید که بود من گنج مخفی و در عیب پس دوست داشته که معون شوم و ظاهر گردم پس پیدا کردم خلق را تا مظاهر من و اسما من شوند و این حدیث اگر چه محدثان اضعف از بعضی که لیکن صحیح است از نزد اهل کشف که صحیح گردند از جناب سید عالم صلی الله علیه و سلم از آنچه گفتهیم ظاهر شد که حقیقت واجب سبحانه وجود مطلق است و حقیقت حقائق ممکنات شیئونات و تعینات اوست پس واجب ممکن نمی تواند شد و ممکن واجب نمی تواند شد و مطلق را واجب لازم است و متعین را امکان و محال است که مطلق عین متعین گردد - بوجهی که اصلا تغایر نماند و اطلاق مطلق باطل شود و نیز محال است که متعین عین مطلق گردد - به بطلان تغایر زیرا که تعین از متعین باطل گردد

فأكل ينشود اصلاً وواقع اگرچه زائل میشود و در شهود چنانکه سالک چنانچه در مرتبه فنا فی الله رسد - تعین
 شهود و سنی باشد و او غافل از تعین خود میشود و او را در واقع تعین مرفوع نمیشود - و نیز ظاهراً هر شد که
 حق سبحانه و در کمال هما غنی از عالم نیست اگرچه در مرتبه کمال ذاتی خود مستغنی است و نیز ظاهراً هر شد -
 که او سبحانه حق منزّه است در مرتبه ذات و اوست سبحانه مشبه در مقام پس اوست جامع میان تشبیه
 و تنزیه - و نیست منزّه محض بوجهی که قابل وصفان تشبیه نباشد - اصلاً چنانچه اشعریه میگویند چه
 تنزیه باین وجه تقدیر است و نیست مشبه محض چنانکه مجتبه میگویند چه این تشبیه تحدید است و الله تعالی منزّه
 است از هر تقدیر و تحدید - و او سبحانه مشبه است در عین تنزیه که اوست با تنزیه خود در مقام هر و منزّه است
 در عین تشبیه چه اعیان بالکمالند و اوست موجود پس مشبه به چیزی باشد و در قرآن شریف نصوص اولاً
 بر تشبیه کشیده اند از نصوص دالّه بر تنزیه و اشعریه درین نصوص کمر بر تاویل بسته اند و نص تنزیه را
 بر آن قرینه گردانیده اند - شیخ اکبر شینجی الدین بن عربی قدس سره فرموده اند که مثل ایشان مثل کسی
 است که ایمان آورد به بعضی و فکر کند به بعضی - نیز میگویند که عقل تصاویر او سبحانه باوصاف تشبیه
 محال میداند پس عقل قرینه است بر تاویل نصوص تشبیه - و شیخ اکبر میفرماید که عقل حکم میکند به نبوت
 رسالت و عقل ایشان در انجاء بید دلالته معجزه و عقل کلام خبر داده اند به نبوت صفات
 تشبیه پس می باید که این اخبارات نیز صادق باشد - پس نبوت تشبیه لازم می آید بر عقل پس
 باز آیا آوردن از احکام نصوص تشبیه از غلط عقل است پس اعتماد بر آن عقل نقایه و شیخ اکبر

قدس سره میفرماید در بیان تشبیه و تنزیه

فإن قلت بالتشبيه كنت متقيداً - وإن قلت بالتشبيه كنت محمداً

یعنی پس اگر تو گوئی تشبیه فقط شوی قید کننده مرا الله را در غیب یعنی سنکراً بطور و سنی میشود با وجود
 آنکه الله تعالی خود را وصف کرده است بودن و سنی ظاهراً اگر تو بگوئی به تشبیه چنانچه مجتبه
 گویند الله تعالی مجتبه و مشبه است پس میشود حکم کننده الله تعالی را با وجودیکه الله تعالی حد ندارد

باز میفرماید الله تعالی

وإن قلت بالامر من كنت مدداً ۴ و كنت إماماً في المعارف سيداً
 یعنی اگر قائل شوی بجهود از تنزیه و تشبیه یعنی بودن حق سبحانه منزّه در عین تشبیه و مشبه در عین تنزیه
 شوی مدد و معرفت الهی و شوی نوامام و مدد دار در معارف الهیه - باز می فرماید - شمس

من قائل بالاشفاع كان مشركاً ۴ ومن قال بالانفراد كان موحداً

یعنی پس سیکه بگوید با شفاع یعنی شفاع بودن یعنی وجودات متعدده و مباین اند حق را وجود
 علیحدّه - و ممکن را وجود علیحدّه - پس او مشرک است و شریک الله تعالی را گردانید و این شرک حق
 است - و سیکه بگوید با احد بودن و فرد بودن وجود که وجود نفس ذات حق است و احد است و
 کثرت مظاهراً و منافی نیست - پس است آن شخص مومند - باز می فرماید

فایاک والتشبیہ ان کنث ثانیاً ۛ وایاک والتنزیہ ان کنث مفرداً
 لفظ ثانی یا صیغه اسم فاعل است بمعنی ثنا کننده و یا بمعنی دویم یعنی باز در نفس خود را از تشبیہ منظر دیگر
 هستی تو ثنا کننده حق را و یا اگر هستی تو دوم کنشده حق در وجود یعنی قایل تشبیہ باین طریق منشو که خود
 بایک موجود المی و حق را موجود دوم مباین از خود و مشبه بلکه باید که قایل تشبیہ شوی در مطا هر مشبه و
 باز در نفس خود را از تنزیہ اگر باشی تو مفرد یعنی جدا کنشده مرتزب چهار از تشبیہ با بجمه باید که قایل شوی
 به تشبیہ در عین تنزیہ و به تنزیہ در عین تشبیہ - باز میفرماید - **شعشع**
 فان انت یوکل است ہو و تراہ فی - عین الامور مستراحا و مقبداً
 یعنی پس نیستی تو عین آن حق چه حق وجود مطلق است و تو مقید و متعین هستی چگونه عین مطلق باشی بلکه
 تو عین حق هستی بحسب حقیقت که حق متعین شده است و تو دومی بینی حق را در عین موجودات مسرّح خلاص
 از مقید تعین و مقید بقید تعین یعنی ظاهر درین تعین فلا موجود و لا ال الا الله :-
 و مولوی جلال الدین رومی قدس سره میفرماید - **شعشع** نامصنوع یا مصنوع گفتندست ۛ باطل آمد
 فی زصورت رسختست ۛ نامصنوع یا مصنوع پیش او هست ۛ کوهم مغز است بیرون شد ز پوست ۛ
 یعنی الله تعالی را نامصنوع و بی صورت گفتند تو یعنی منزّه گفتند تو باطل آمد و همچنین مصنوع و ذی صورت
 گفتند تو باطل آمد بی خلاص شدن از صورت و نیست این گفتند تو از صورت خلاص شدن یعنی
 تنزیہ مجرد و قول باطل است که این تنزیہ نیست حقیقت بلکه تشبیہ محض است و قید است به بودن
 و بی بر صورت و تعین مجرد از امکان باین اجماع را در وجود و همچنین تشبیہ محض و قول باطل است که تشبیہ
 وجود است به در تعین اجماع - نامصنوع یا مصنوع یعنی منزّه و مشبه گفتند پیش او هست است که همه مغز است
 بیرون شده است از پوست یعنی فانی فی الله گشته و باقی شده به بقای حق و حقیقت امور بروی
 مکشوف گشته که به تنزیہ میگوید در عین تشبیہ و تشبیہ در عین تنزیہ چنانچه در ابیات سابقه فرموده اند
 ۛ از تو ای بے نقش با چنیز صورت ۛ هم مشبه هم موجود خیره سر ۛ و منکرال از متکلم و فلا سفسه
 گاه بے الباطل آن بایں وجه میکنند که بچ گفته شده است مخالف عقل است بدیهه عقل حکم
 می کند باستقاله ظهور واحد در کثیر پس وحدت وجود راست نمیشود - **حق احب الیک** که
 عقل متوسط که متاض کجب علوم با استدالات عقلیه است وحده وجود و ظهور واحد را در کثیر محال
 میداند لیکن حکم این عقل اعتبار ندارد و استدالات عقل فانی از اغایله نیست ۛ پامی استدلالان
 چوبین بود ۛ پالے چوبین سخت بے تمکین بود ۛ و اگر عقل حقیقت واقعی همه امور از استدلال خود یافته
 حاجت بسوئال رسال منسل و انبیا نندے - در چو حاجت بعثت رسل و انبیا شد علوم شد که عقل استدلالی
 قاصر است از درک اسرار الهی پس حکم عقل استدلالی لایق لغو و اعتماد نیست و این حکم بدیهه مذکوره
 حکم عقل نیست بلکه حکم و هم از غلبه اعتدال شیطان است که او حکم باطل را بدیهی می نماید - **لہذا**
 عقل استدلالی منشوش است درین حکم گاه ببطان ظهور واحد در کثیر حکم میکند و گاه بے بخوبی آن

میکنند یعنی که این عقل حکم میکند بوجود ما بنیت واحد که آنرا کلمه طبیعی می نامند در اشخاص کثیر پس کجا
 باید بدینست احتمال ظهور ظاهر دیگر و اما عقل کامل که سوره بنور الاهی است و تابع رسل گرام است
 و ایمان باید که ظاهر و اندر رسل آورده است بے تاویل و علوم را از مشکوٰه رسل و انبیا با کشف
 صحیح معاصد بختاب و منت میگرد و این عقل واجب الاتباع است و این عقل ظهور واحد را در کثیر حال
 نمیدانند بلکه او را مشاهده این ظهور میکنند و این را ثابت و واقع میداند و منکران از متکلمین خاصه
 میگویند در ابطال که وحدت وجود و ظهور حق در کثرت ممکن است مخالف شریعت غیر است و شریعت
 حکم به بطان آن میکنند و جو البش ائت که شریعت آن نیست که مشکلا از آراء خود استخراج کرده اند
 اگر مخالف این آرا باشند پس ضرر نمیدارد بلکه شریعت ائت که الله تعالی خبر داده است بر لبان محمد
 صلی الله علیه و سلم و آن کتاب و سنت است و این وحدت وجود و ظهور واحد در کثیر مخالف کتاب و
 سنت نیست و نیست مخالف - مگر تا ویلات مشکلا را که در کتاب و سنت راست و سید الطائف
 جنید بغدادی قدس سره فرموده اند که علما بنما مقید بالکتاب و السنة - یعنی علم ما که قوم صوفیه ایمان بر اینست که از
 کشف حاصل است مقید است بکتاب و سنت و کتاب و سنت موید است و تا آنکه کتاب و سنت اظهار است
 از انجمله کلمه توحید است - لا اله الا الله چه معنی بتبادر بلا تاویل ائت که هیچ الهی موجود نیست مگر الله پس
 ازالا لازم است که هر چه که آله ظاهر است عین الله است و آله عبارتست از معبود و معبود در لغت
 عبارتست از آنچه پیش و پس که متذلل شود و نیست موجودی که پیش و پس موجود آخر متذلل نیست
 پس لازم آمد که هر موجود عین الله باشد بحسب حقیقه پس معبود در هر آله در حقیقت الله است که در و پس
 ظاهر است اگر چه عابد از راه حماقت نداند و متکلمان در کلمه توحید تاویل میکنند باین وجه که نیت آله
 حق که شرع اجازت داده باشد بعبادت آن موجود مگر الله پس اگر آله باطل که شرع اجازت بعبادت آن
 نداده باشد معبود باشد مضایفه ندارد و نه فهمیدند که این تاویل بعید محض است عبارت بجهل و دلالت
 ندارد و خصوص در بد و خطاب و نیز چون سید عالم صلوة الله علیه و آله و اصحاب فرمودند از
 کفار قریش که یک کلمه است که اگر شما یان بصدق بگوئید ما که عرب و عجم میثوید پس ابو جهل گفت
 آیا کلمه واحد است حضرت فرمودند صلی الله علیه و آله و سلم بے کلمه واحد است پس ابو جهل
 و دیگر حاضران از کفار قریش گفتند کلمه واحد را قبول میکنیم بلکه آده کلمه را پس حکمت سید عالم
 فرمودند بگوئید لا اله الا الله - پس کفار مذکورین تنفر شدند و در تعجب ماندند و گفتند که کیف پس صلوات
 الهی و احد یعنی چگونه وسعت خواهد کرد و خلق را یک آله که خلق کثیر است و اله واحد و احد وسعت نمی کند که
 تعینات کثیره در و پس حاصل شود و نیز گفتند اجعل الالهة الاله واحد ان هذا الشئ عجیب یعنی آیا گردانیده
 است محمد صلی الله علیه و آله و سلم آله کثیر را آله واحد و این شئی عجیب است و بعض ازالا کافران
 گفتند ما سمعنا بهذا فی الملة الاخرة - یعنی نه شنیده ایم ما یا اینست که آله کثیره آله واحد باشد در طاعت
 دیگر پس باید که بنگرید در پس قصه العین انصاف که مخاطبان از کلمه توحید پس فهمیدند که آله کثیره

عین الله اند و در تعجب مانند و اگر در فهم ایشان می آید که اله حق عین اله است نه الهی باطل پس
 تعجب چگونه از آنها پیدا میشود و مخاطبان اهل لبان بودند هر چه فهمیدند معنی لفظ همون بود و حضرت
 سید عالم از اخبار آن خبر نم فرمودند و نه فرمودند که مراد از کلمه اله حق است و ازین جعل کلمه کثیره و واحد
 لازم نمی آید پس معلوم شد که معنی کلمه توحید نفی جنس اله است مگر الله تعالی و نیز بر روز قیامت و وقتی که
 کافران خواهند گفت بتائید او غیره معبود باشد خود را که مایاں اینها را که من و تو الله اند می پرستیدیم
 آن معبود الی خواهند گفت ایشان کاذب اند درین قول پس حکم بکذب ایشان نیست مگر بهجت آنکه
 این عبادت و پرستیدن در حقیقت عبادت حق بود که در محلی و تعیین ظاهر بود و عبادت این متعین نبود
 پس قول این کافران که مایاں این تعینات را که سوائے الله اند می پرستیدیم کذب و بهتان است
 و از این که گفته شد معلوم شد که ظهور حق واحد در تعینات و منظر هر کثیره عین شریعت است -
 حاشا که مخالف شریعت باشد و در سل صلوات الله علیهم از نوح و شعیب و صالح و یونس و هود و اسماعیل
 و غیره مگر بسوائے الله که ظاهر در منظر است چنانکه الله تعالی حکایت میفرماید که این رسول
 بقومهای خود گفته اند - ان اعبدوا الله ما لکم من اله غیره - یعنی عبادت کنید الله را نیست الهی
 مگر شما را غیر و معنی هر الهی که شما با کوهیت آن آسمان می کنید عین ذات و معنی است و همون
 معبود است در هر محلی و در هر تعیین - پس این تعینات را بگذارید و عبادت آنکس کنید که ظاهر است
 درین تعینات و آن الله است و عبادت منظر بگذارید و این آیت نص است که هیچ الهی غیر و معنی
 نیست و مشکلمان بر تائیل خود که بر بندند که مراد از کلمه اله حق است که بشرع عبادت آن ممنوع نیست
 و نه فهمیدند که لازم می آید که همه رسول صلوات الله علیهم در ائمه و دعوات خطاب بکلام ما قول بکنند
 و هیچ یک از ایشان سخا به کلام صریح در مطلب نه فرمایند و این را جائز نمی دارا مگر موقوف العقل
 و این ظاهر است ولیکن عین لیم جعل الله له قورا العالم من نور - و نیز الله تعالی فرمود - هو الله فی
 السموات و الارض یعنی همون الله در آسمانها و زمین است و این آیت نص است در آنکه الله تعالی
 ظاهر است در سموات و الارض ای در هر منظر و مشکلمان رخص تائیل میفرمایند و میگویند که لفظ الله
 در آیه بمعنی معبود است یعنی اوست عبادت کرده شده در سموات و الارض و نه فهمیدند که لفظ
 الله علم ذات واجب الوجود است و اطلاق در غیر معنی و معنی و با وجود این چونکه معنی آن
 شد که اوست معبود در سموات و الارض - پس لازم آمد که هر چه معبود است در سموات و الارض غیر الله
 باشد و این مؤید مطلوب ماست مگر آنکه باز معبود در مقید بعبادت شرعی بکنند پس درین صورت کلام
 الهی از جمله لغز میگرد - و نیز الله تعالی میفرماید هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله یعنی آن الله
 آنکس است که در آسمان الهی است و در ارض الهی است و این آیه نص است در آنکه الله تعالی عین
 هر الهی است که در آسمان و زمین اند و مشکلمان در تائیل خود که بسته اند التفات بآن نباید کرد و نیز
 الله تعالی میفرماید ان الذین یبایعونک تحت الشجره فانما یبایعون الله الذی فوق ایدیهیم یعنی

کسانیکه بیعت تو کرده اند بیعت نکردند مگر الله را پس معلوم شد که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 عین الله بود - و صحابه در وقت این بیعت مثلاً الله بودند در رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که
 منظره ای است باز تاکید فرمود الله این معنی را و فرمود که دست الله بر دست صحابه و مبايعین است
 صحابه بود مگر دست رسول سید عالم بر دست آن مبايعین پس معلوم شد که رسول عین الله بود در
 مشاهد صحابه مبايعین پس دست رسول صلی الله علیه و آله و صحابه وسلم دست الله است درین مشاهد
 و آیات و احادیث بسیار مؤید این معنی است که حق ظاهر است درین مظاهر ممکنه لیکن ذکر آن بسوی
 سؤی تطویل و لهذا ترک کرده شد - **سوال** - اگر کسی گوید چوں این محسوسات مری و غیر آن از
 موجودات مظاهر و محالی حق اند و با حق اتحاد دارند پس عبادت اینها مذموم و ممنوع نباشد که این عبادت
 عین عبادت حق است پس میگوئیم در جواب که عبادت این محالی و مظاهر هر دو گونه است یکی عبادت
 آن متعین بآن متعین است - پس این عبادت شرک است و ظلم عظیم است و انبیاء و رسل بر آن
 آن مبعوث اند که ازین شرک باز دارند و عابد این متعین بآن متعین نخواهد این متعین باین حقیقت از الله تعالی
 داند از جهل خود یا شیونات و می داند لیکن در نیت و عبادت آن متعین خاص باشد و نخواهد این متعین
 الله حقیقی داند و نخواهد بگوید که حقیقی داند همه حال شرک است و ظالم است بظلم عظیم و محله
 در ناراست و هرگز این شرک را که مغفور نخواهد شد و دیگر وجه عبادت آنست که عبادت کند الله را که ظاهر است
 درین محالی چنانچه سجده کند بوسه این متعینات لیکن مقصود و مسمومی و منشیء الله ظاهر باشد بعباده
 مظهر ممکن پس این مظاهر قبله عبادت و تعالی شدند پس باید دید که اگر شرع تشریف قبله ساختن آن
 محالی را تجویز کرده چوں که پیش عبادت باین وجه رواست بلکه واجب و اگر شرع اجازت نداده است چوں
 صنف و غیر آن پس عبادت باین وجه حرام است و مبعوض از حق و مشابیه حق و در آن است که اگر چه
 ظاهر حق و احد است درین محالی لیکن در هر محلی تعین است که در محلی دیگر نیست و هر تعین خواص
 لازم و عارضه دارد پس از لوازم بعضی تعینات آن است که قبله عبادت باشد که عبادت حق ظاهر در آن
 کرده آید و از لوازم بعضی آنست که قبله عبادت نساخته شود عبادت در آن نکرده آید اگر کسی آن را
 قبله عبادت کند متحقق عذاب و طرد باشد و همچنین هر اعمال مکلف اگر چه از شیونات حق اند لیکن از لوازم
 بعضی اعمال و تعین آنها آنست که عامل بآن اعمال متحقق ثواب و رضای حق و قرب الی الله باشد و
 از لوازم بعضی آخر و تعین آنها آنکه عامل بآن اعمال متحقق عذاب و غضب حق و بعد عن الله باشد و شریعت
 حقه تفصیل آن بوجه اتم بیان فرمود پس گرفتن میزان شرع در اعمال ضروری و لازم است و چوں
 تفصیل خواص اعمال بوجه مذکور بدون ابانت شرع ممکن بود الله تعالی از رحمت خود ارسال رسل نمود
 تا نفع اعمال و ضرر اعمال بیان فرماید و این کلام گفته شده است در اثبات مقصود واقع شد الحال
 باز میگردیم بانچه در صدر بیان آن بودیم - پس بدانکه ذات الله تعالی وجود محض است معراست از جمیع
 اوصاف عارضه و نیت در مرتبه ذات خود موجود معنی ما قائم به الوجود بلکه او شایسته در مرتبه ذات خود

نفس وجود است و موجود بنفسه است نه بغيره و من وجود که وصف انتزاعی است و نیست در مرتبه ذات خود
معدوم و این ظاهر است بلکه او واجب الوجود است در مرتبه ذات خود که قابلیت عدم ندارد و جهت آنکه
خود وجود است و هیچ صفته از صفات حول علم قدرت و حقیقت و رازقیت و غیر آن در مرتبه ذات
خود نیست بلکه ذات او بجهان نفس وجود مطلق است و حاضر است ذات او نزد او و او درین مرتبه با کمال
ذاتی خود است از وجوب و استغناء و درین مرتبه غنی است از عالم و ادراک احدی باین مرتبه نمی رسد
و هر شئی با کمالات است درین مرتبه و ایچ حضرت خواجہ حافظ شیرازی میفرماید هیچ عقا شکارگر
نشود و امیران و پادشاهان باین مرتبه و جناب قدوده صدیقین بعد از انبیاء و مرسلین و امام اولیا
مقررین خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر آ و باطناً بتحقیق امیر المؤمنین و امام الحائزین
الوجوه صلیون رضوان الله علیه فرموده العج عن درک الادراک یعنی عاجز بودن از رسیدن
ادراک بمرتبه ذات الله سبحانه ادراک است یعنی بذات و سبباً ادراک رسیدن محال است
پس اعتراف باینکه ادراک است و کمال معرفت مقتضی عجز است در حدیث شریف واقع
است که ان الله سبحانه بما بین نور و ظلمته یعنی ذات الله را حجاب است از نور و ظلمت مراد از
نور اوصاف جالبه و از ظلمت اوصاف جلالیه و اوصاف الغالبه یعنی ذات او بجهان
که غنی مطلق است و وجود مطلق است مستور در ستر صفات است و مجوب بحجاب نعوت است
هرگز ظاهر نمیشود پیش انسان و نه پیش ملائک مقربین شجر

ای بر جبر از خیالات و عقاید و کلمات و هم به و زهر چه گفته اند شنیدیم و نخواهیم
و این ذات را که وجود مطلق است و با کمال ذاتی خود دست و دوبر و عین است غیب الغیب
خوانند و این ذات را ظهور است در مجالی و مدرک و مشهود میشود و مرعافان را در مجالی و این
مجال تعینات و شیوئات ذات اند که غیر متناسبه اند لیکن کلیات این مراتب شش اند لیکن
و در مرتبه از آنها که تعین اول است و ثانیه که تقدیر در درین هر دو راه نیست و هر تعینی که مفروض
میشود هر تحت آن و در مرتبه است و شرکت را درین دو مرتبه راه نیست و باقی چهار مراتب تحت آن
هر چهار انواع و اجناس و اشخاص اند به شمار و ظهور ذات درین مراتب و تعینات برائے انصاف
بکمال معانی است - مرتبه اولی - تعین اول و آن عبارت است از ذات حق که متعقل است
ذات خود را و عالم را علی الاجمال بآنکه عالم متحد است با ذات و صالح است منظر و عالم را و هیچ
اعتیاد و انحاء از ذات ندارد و موصوف است بقوت و اسما و بامها علی الاجمال بوسیله که سمیع اند
قدیر مثل امتیاز و منحاز نباشد و این ذات احدیت محض است بکثر را در آن راه نیست نه اعتباری و نه
حقیقی همه ممکنات مبنایک اند درین مرتبه و همه لغت و اسما و متمم و مندرج اند درین مرتبه و این مرتبه
را عین اول می نامند چه ذات از مرتبه عین الینیب درین مرتبه ظهور کرده است اولاً و او عین است
مگر از نوعی البصیرة و الوقار و هو اللی که رسیده اند بکشف حقائق و بعض این مرتبه را عاقلی نامند

[illegible]

بیا عین نفس رحمانی است و این بها منظر رب است که ظاهر شد رب درین بها و یک اعرابی با صرا
 سوال کرد از سید عالم صلوات الله و سلامه علیه و آله و اوصایه که این کان ربنا قبل ان یخلق السموات
 و الارض یعنی کجا بود رب ما پیش از پیدا کردن آسمان و زمین یعنی قبل پیدا کردن عالم - سید عالم فرمود
 کان فی غمار ما غمها هو و لا تحتها هو - یعنی بود رب ما در غما که نیست فوق آن و او نه تحت آن بود
 و مراد از بهاء عالم امکان یعنی رب در منظر عما بود که فوق او نمکنند بود و نه تحت او نمکنند بود و در تعبیر بها
 از ممکن ترشح است چه عماد لغت سحاب رفیق را گویند و اینجا مراد منظر است که گفته شد و
 امام احمد بن حنبل قدس سره در شرح این حدیث فرمود یعنی کانی که این معنی یعنی بود
 الله فی الی در منظر عما و هیچ از کمالات با صفت نبود و شیخ الاسلام عی الله انصار حج اگفته که این کلام
 جامع است مراد از - الم تبهت الی الله منظر ارواح است که این تعیین مجرد است از مواد و
 عوارض اجسام و الوان و اشکال و قابل ادراک خود و اختیار است و قابل اشارت حسیه
 بذات خود نیست و این ارواح بر دو قسم اند قسمیکه بآدمان تعلق ندارد و تعلق تدبیر و
 تصرف و قیاس و دیگر اند که بآدمان تعلق دارند چنین تعلق و از قسم اول قسمی اند که با علم اند و مشاهد
 حق سبحانه تعالی از خود خبر ندارند و از دیگر قسمی قسمی اند و مشاهد جلال حق سبحانه و غرق اند
 در بحر مشاهد حق و این قسم را تقییر و کتاب و سنت بملا اعلی رفته و نامیده میشوند بملائکة و همی و اینها
 مامور بحدود آدم نشده اند چه تکلیف و شرح شعور است چون اینها شعور ندارند و مکلف بحدود و چگونه بشوند
 چنانچه اشاره میکند بنوعی این که گفته شد این آیه که در خطاب ابلیس و قتیله ابلیس ایا آرد
 از سوره ادم علیه السلام - ما منعک ان تسجد لیا خلقت مبدی است که ت امت کنت من العالمین یعنی
 چه چیز منع کرده است ترا از این که سجد کنی آن شخص را که پیدا کردم بدو دست خود آیا شکر کردی و یا آنکه
 بودی از ملائکة عالمی که مامور بحدود نیستند و در حدیث قدسی واقع است آن ذکر کنی فی طاعتی که نه فی
 ملائکة منم - یعنی اگر یاد کند بنده مرا در ملائکة او کنم من آن بنده را در ملائکة که بهتر است از آن ملائکة
 یاد کرده است بنده در آن ملائکة بعد از آنکه الله تعالی به اسما خدای و وجود بخشد او را در عالم
 ملائکة چه چیز را که گفته شده و در صفت اخیر این ملائکة پیدا نمود ملائکة را که کثرت ساخت و در آن ملائکة علم
 هر چه بیه کائنات شود - تا دخول بل جنت و جنت و اهل نادنا و مذلوح شدن و موت و نام
 این ملک عقل اول و عقل کل است در لسان اهل تصوف و در لسان مشرعی نام و صفتی که عقل کل است
 و تسمیه این ملک ملک دیگر است که در ان افاضه من تقصیل این علوم را میکند و این ملک تحتانی را
 عقل کل می نامند و اهل تصوف در لسان مشرعی لوح محفوظ و این لوح محفوظ است از تغیر و تبدل و
 به چشمتی است درین لوح محفوظ است و ثابت است با ثبات آن قلم که عقل کل است و
 ملک دیگر که آنها را علم قدری از کمالات داده شده و در آنها مکنون ساخته چون علم کائنات
 این آن هم ملائکة اقلام اند افاضه میکنند بر ملائکة دیگر که تحت ایشان است و این ملائکة الواح

اند و هر چه چنین اتفاق افتد که یک حکم در کتب این الواح ثبت میگردد و مدت آن حکم ثبت نمیکند
 بموجب ظاهر معلوم میشود که این حکم باقی است بعد از آن چون آن مدت منقضی شد باز آن حکم
 محو گردد و همی نمود و ضایع و سهیبت کرده میشود اما در لوح محفوظ این تغییر و تبدل را راه نیست و چون حکم
 ماضی یا وقت محفوظ است در لوح محفوظ الله تعالی میفرماید: لکل اجل کتاب یحی الله
 بالشر و یثبت و عذره ام الكتاب یعنی بهر مدت رایک کتابیست آن مدت در لوح محفوظ
 میکند الله تعالی چیزی را که میخواهد و ثابت میدارد و چیزی را که میخواهد یعنی در الواح چیزی را
 را محو کند بعد از قصای آن اجل و ثابت می نماید چیزی را در مدت و سهیبت نزدیک الله تعالی
 ام الكتاب و آن لوح محفوظ است از محو و اثبات جدید و مراد از ام الكتاب نفس کل است که آن
 لوح محفوظ است و آن محو نیست و محل محو و اثبات الواح دیگر اند چنانکه گفته شد و متصل و متصل
 ملائک جمیع و عقل کل و نفس کل ملائک دیگر اند نصف نصف و اوقات اند در مراتب خود با درین جوهر
 عظام امور اند بختات و امثال با و امحق اند بختان چنانکه الله تعالی میفرماید حکایت از ملائک و مامان
 الا و له مقام معلوم و نیست یح از ملائک آنکه او را مقام معلوم است که تخا و از آن ممکن نیست و در
 صف اعلی بعد عقل کل و نفس کل ملائک متفهمان اند چون جبریل و میکائیل و همه ملائک منتظر امر
 اند تا امثال در زند و نشاءة این مایه آبی است از عصیان امر حق بعد از آنها و جوهر عظام ملائک جمیع
 هستند و ملوک اند با نام اسماء طویه از سارا یافا و اسماء سفیله از مانتخت و این ملائک هم عصیان نمی کنند امر
 حق را و مشتعل با بختات که مامان باال خدمات و اینها بر سر مالم علوی و سهلی اند و دریشان بعضی بر سر
 انما تولید و تغذیه و دیگر امور است که تعلق دارند از بدن انسان و بعضی بر سر اعمال و اینها از جمله
 اقلام اند و اینها کرام اند بعضی و این الواح محل محو و اثبات است و عصیان که اینها مینویسند رعایت
 الهیه محوی سازد و بعضی با خرامر سجده کنند انسان را و سر ملائک از ملائک مذکوره هیچ مراد الله تعالی راست
 با سائر تریج و ایشان را خبر با سائر تعبیه نیست اصلا و بر واحد تسبیح میکند با سب که منظر است و این
 ملائک طبعی اگر چه وجود اینها بعد عالم شهادت است لیکن بسبب الطاف و قرب ایشان از عالم جبر
 که کثرت تعیین ثانی است در مرتبه ثالثه شمرده شده و از ارواح متعلقه با بدن نفوس فلیک اند و نفوس
 شیطانی و جنیه و نفوس شیطانیه مظهر اسم مضل اند آنها تسبیح باین اسم میکنند و کمربند در اضلال خلقت
 اند که مقتضی نشاءة آنهاست است و از ارواح متعلقه با بدن روح انسانیه است و این لطیف
 ایست از لطائف الهیه که علم همه اشیا در این مکنون است و بالفعل است و مظهر ظهور تعیین
 ثانی بر وجه کمال و مشابه است بعقل اما افضل است از عقل کل که در عقل کل علم مکنون آرد
 که واقع شوند تا روز حشر و در روح انسانی همه اشیا مکنون است بر سبب که در تعیین ثانی روزه ایست
 روح انسانی اگر چه امر و اخلاص است لیکن متعین میشود بتعینات کثیر و این متعینات از روح حیوانیه
 اند که در هر یک فرد انسانی یک روح حیوانی ساری است و این روح حیوانی جسم طبعی است

به شکل بدن انسانی و ساری است بتمامه در بدن بوجهی که هر جزو و منجزی از آن
 متحد است هر چه از روح حیوانی در هر جنس از بدن نبوده از اتحاد که جمیع
 جناب شیخ محب الله آبادی قدس سره فرموده اند: «و احنا اجسادنا اجسادنا و احنا متکثر و متکثر
 همین روح حیوانی است که متعین است اما روح انسانی با قطع نظر از این تعین در مرتبه وحدت خود متکثر
 است از این جهت که هر یک از این روح انسانی را که محذور از تعین است و مطلق است بجهت آنکه این مطلق
 را وجود و ظهور نیست مگر درین مقید و انچه گفته شد همین مراد مولوی جلال الدین رومی قدس سره است
 از قولی که - شعر - تفرقه در روح حیوانی بود و نفس واحد روح انسانی بود - یعنی تفرقه و امتیاز
 درین روح حیوانی است که متعین است و اما روح انسانی در مرتبه ذات خود با قطع نظر از تعینات
 نفس واحد است کثرت را در این راه نیست و روح حیوانی که گفته شد جوهر لطیف است و ابدی است
 بعد موت معدوم نمیشود و نیست موت عدم بلکه موت عمارت است از تفریق اجزا که این روح از بدن
 جدا نموده خارج میشود و متصور بصورتی از صورتی مثال من فصل میگردد و در قبر مسئول عنها میشود و مسائل
 و دولک اند که نام شان منکر و مخیر است چنانکه شریعت حجت بیان آن فرموده بتفصیل و اما آنکه
 فلاسفه گویند که روح حیوانی جسم بخاری است معدوم میشود وقت موت پس این جسم بخاری دیگر است
 و آن روح حیوانی نیست که کلام ما در اوست و تفاضل در افراد شان از جهت تفاوت درین روح
 است پس انسان کامل این روح را باز داشته است از تلذذات نفسانه و در شهود و تعین
 فانی گشته و حقیقت آنکه لطیف الهیه است مشهود ساخته عالم بکلیه و اطلاق آن شده و انچه منقول
 است از شیخ صدر الدین قزوینی قدس سره که ارواح اولیا کلیه اند پس معنی آنست که اولیا بکلیه
 ارواح و اوقاف عالم اند - لیکن در معرفت الهیه اولیا مختلف اند بحسب مراتب معرفت آنها را حاصل
 است و درین آنست که این روح اگر چه فی حد ذاته واحد است و کامل لیکن هر یک از احوال و
 لوازم اند که تعین دیگر را نیستند پس در بعضی تعینات در اسفل السافلین می اندوزد آن متعین گرفتار
 جهل می گردد و در بعضی تعینات با اعلیٰ علیین میرسد و کامل و در معرفت الهیه میشود لیکن تعینات در
 معرفت و علم مختلف اند بحسب استعداد ذات خود که از تعین حاصل است آنها را بعضی در کمال تصور
 اند و بعضی در کمال دون آن و بعضی کم ازین دوی و هم برین تباس کامل و ناقص و متکثر و متکثر همان
 روح انسانی است لیکن درین متعینات بشرط تعین و روح سید عالم صلی الله علیه و آله و
 اصحابه و سلم روح اعظم در هر موطن متصف بعلم اتم است و این روح در عالم ارواح نبی مبعوث شده
 پس ارواح آخر خواه ارواح انبیا و دیگر خواه ارواح اولیا خواه ارواح ناقصان همه ارواح
 ایمان نبوت روح محمدی آمدند و اقرار کردند در عالم ارواح و روح محمدی از همه ارواح عظمه
 میثاق گرفت که بعد آمدن در عالم عناصر مطیع گردند بحسب ارواح و چنان عهد و میثاق

گوای دادند و این است معنی قول صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم کُنْتُمْ نَبِیًّا وَاَدَمَ بَيْنَ الرَّجُلِ
وَالْجَنَّةِ و حدیث لوحان موسیٰ ابن عمران حیاء و سعاداً اتباعی یعنی اگر موسیٰ ابن عمران زنده بودے
دریں زمانہ و سعادت لغت سے اور اگر آنحضرت اتباع من گذشتہ بجهت این است کہ سید عالم صلی اللہ علیہ و
اصحابہ وسلم نبی مبعوث ہوئے و سے بود پس بعد ملاقات البتہ متبع می شد مرید عالم را۔ چنانکہ در عالم
ارواح متبع شدہ بود چہ او علیہ السلام از عصیان معصوم است و ہمیں سبب کہ سید عالم صلوات اللہ علیہ
و آلہ نبی مبعوث شد بود وقت ظهور وے در ارواح و ہمہ از امت وے بودند ہمہ انبیاء و رؤوف قیامت
زیر بواسطہ وے صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم خواهند بود۔

المترتبة الاربعة عالم مثال است و آن عالمی است بین بین میان عالم ارواح و عالم شہادت
و این عالم بسبب لطافت خود مشابه عالم ارواح است و بجهت تمتد بودن مثل امتداد اجسام مشابه
عالم شہادت پس این عالم برزخ است میان ارواح و شہادت۔ و این بر دو قسم است۔ یکے آنکہ
در ادراک آن قوت تشخیل شرط است و دیگر آنکہ در ادراک آن قوت تخیل و عمل دے شرط نیست
و قسم ثانی را مثال منقصل نامند۔ و این عالم لطیف است موجود است بے تعلل و اختراع و درین عالم
مجتهد میند ارواح و درین عالم بود کہ جبرئیل انازل میشد بصورت وحیہ کلبی بر سید عالم صلوات اللہ و
علیہ و آلہ و اصحابہ و درین عالم مرئی میشد و خضر علیہ السلام و غیر وے از انبیاء و اولیاء و علیہم السلام
و اولیاء و متصور بجهت مثالی شدہ ظاهر میشدند بجهتیکہ خواهند نمود خود بر وے چنانچہ حضرت امیر المومنین
عمر رضا شدہ بود بر ساریہ ابن زینم۔ و قصہ اش آنست کہ حضرت امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ ساریہ را
فرستادہ بودند برائے غزایر کافران۔ چون بغیر مشغول شد کافران منفرم شدہ فرار نمودند بوسطہ جبل و
ساریہ خواست کہ تعاقب آن کفار نماید و در جبل آنها خدای کردہ بودند و این واقعہ متکشف گشت بر امیر المومنین
عمر رضی اللہ عنہ و امیر المومنین در مدینہ و مطهرہ بر منبر بودند بر روز جمعہ در اثناے خطبہ فرمودند یا ساریہ
ابن زینم الجبل الجبل و بر ساریہ صورت امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ حاضر شد و ساریہ مشاہدہ کرد و این
آواز شنید پس با بودن جسد عنقریب حضرت امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ در مسجد مدینہ مطهرہ و مسعود
بجهد مثالی شدہ حاضر شد بر ساریہ و این سجدہ در عالم مثال منقصل بود و عمر را نبیل علیہ السلام کہ
میت ما وقت موت مشہود میشد و درین عالم است و بعد موت چوں روح الہی بدن جدا می شود درین عالم
متجہ میشد و درین عالم است۔ سوال منکر و مکبر و نیز درین عالم است راحت و الخلد و ذوات در قبر کہ حاصل
میشد و همچنین عذاب قبر کہ اعادہ اللہ منہ۔ درین عالم است قال اللہ تعالیٰ حتیٰ اذ جاء احدہم الموت
قال رب ارجعونی لعلی اعمل صالحا فیما ترکت کلا انها کلیمہ ہوقالہا و من در اہم برزخ الی یوم یبعثون۔ یعنی
و قتیکہ آید یکچہ دوازں کفار را موت و آن حق تعالیٰ کہ بنید جائے خود او را خواہد گفت آن کافر میت گدازے
رجوع کن مرا بوسطہ حیات و نیا شاید کہ عمل کنیم عمل صالح ذرکت چیز کہ ترک کردم در آن عمل صالح چگونہ
این رجوع خواہد شد کہ این کلمہ الیت کہ آن میت قائل آن کلمہ باشد یعنی کلام بے فائدہ است حجاب

نخواهد شد و شتمل بر کذب است که میگوید که لعلی اصل صالحا چنانکه آیه دیگر شایسته است بر آن ولو رذو و العاد و لما نهی عنه - یعنی اگر مرد و شود لبوئی دنیا بر آئینه عود نمود که در چیز سے را که نهی کرده شده اند یعنی نشان
ایشان صالح نیت مگر کفر و عصیان را و قوله تعالی من و رزاقهم برزخ - یعنی پیش آن موتی برزخ است
که در آن عذاب خواهد شد بر کافران تا وقتی که مبعوث شوند در قیامت و مراد از برزخ همی عالم حشر است
منفصل است و بعد قیامت چون حشر اجساد شود همی بدن عنصری محشو شود پس بدن لطیف گردد و بدن
مثالی شود و درین عالم اهل جنت مثلند و بطور اعمال خود اهل نار معذب بصورت اعمال خود و
حقیقتش آنست که اعمال مکلفین اگر چه اعراض اند درین عالم لیکن حقائق آن جوهر شده باقی می مانند
در مثال منفصل بر اعمال حسن جنات و خور و مقصور شده باقی می مانند و اعمال سیئه مثل زنا اگر چه عرض است
و ملذذ است درین عالم لیکن حقیقتش نار محرق و مومل است در آن عالم و سبب انقراض در عوالم بدنی
ملذذ می نماید و این جهل مرکب و طلب نفس و شیطان است در آن عالم که فیض حقیقی است محرق و
مومل است الله تعالی میفرماید مگر قار را - بل تجزون الا بها کنتم تعملون - یعنی جز آن داده نخواهید شد مگر
آنچه عمل میکنید و این نفس است بواجب عمل عین جبر است -

قسم اول که در ادراک و سه قوت متخیله شرط است - پس موجود میشود از قوت متخیله در آن عالم
و شهود میگردد و چنانکه صور در خواب دیده میشود پس این صور گاهی مناسب حقائق موجودی باشد و
این رویا معجز نیست بلکه هر چه میشود شده همان واقع میشود و حضرت جناب ام المومنین عائشه صدیقه
رضی الله عنها فرموده اند اول چیزی که بتدائس وحی می آمد بر رسول صلی الله تعالی علیه وآله و اصحاب
و سلم رویائے صادق بود در خواب پس نبود آنحضرت که دید چیزی را در خواب مگر آنکه مانند روشنی فجر یعنی
هر چه می دید همان واقع میشد و این حال آنحضرت صلی الله علیه و سلم در پیش از رسالت و نزول
ملائک و گاهی این صور اگر چه مناسب حقائق موجود اند لیکن مطابق بحکام باوی رائے نمی باشد و این
رویا معجز است و در حقیقت مشهود آن چیز است که معجز است لیکن بصورت مرئی چنانکه
حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم علم را بصورت لعین دیده بود چنانکه امام بخاری روایت
کرده که حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که در خواب نبینم آنچه در دنیا می بینم
شدم و باقی بعرض دادم - حاضران پرسیدند که تعبیر آن چیست سید عالم صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم
فرمودند که تعبیر آن علم است و چنانکه حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم
ایمان را بصورت قتیص دیده بودند امام بخاری روایت کرده که سید عالم صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم
فرمودند که در خواب بر من عرض کرده شدند مردان که بر آنها قتیص نبود - بعضی قتیص را داشتند
تا مدتی - و بعضی تا که بعضی تا ساقی عظم را دیدم که قتیص دراز تا زیر پا بود حاضران عرض کردند که تعبیر
آن چیست سید عالم فرمودند که تعبیر آن ایمان است و ازین معجزات روای حضرت ابراهیم علیه السلام
بود که دیده بود ابن اخمور که اسحاق است بر قول مکشوف و اولیا نوح میکنم و تعبیر آن فرج کبش بود و

کیش بصورت اسحاق نمودار شده بود - المرتبة الخامسة عالم شهادت و این عالم اسباب
 است و در جوهر عاقل و عقل کل و نفس کل پدید آمد و طبیعت و هیما ماده اجسام و طبیعت موثر در اجسام
 باذن خالق نیل به شوق مطابق آنچه انفس کل ثبت شده از افاضه عقل کل و این سبب اول امتداد
 جوهری کرده ممتد گروی شد و ظاهر شد که عالم که است که محیط است بر عالم جسمانی و این عرش عظیم
 است و در جایگاه ملائک موجود شدند که حامل عرش اند و بر در قیامت بهشت ملک حامل عرش خواهند
 شد و این عرش مستوی رحمن است که حمل بر و ظاهر است چنانکه الله تعالی فرمود الرحمن علی العرش
 استولی - و لهذا رحمت و مروت عام است بر جمیع عالم و هیچ نوعی از انواع خالی نیست که مشمول رحمت نیست
 و در غضب هم رحمت الله است - چه در غضب رحمت و لم عارض بمغضوب علیه میشود و این الم هم غنی است
 از حقانی که رحمت با آن متعلق شد - پس الم در وجود آمده رحمت و نیز این رحمت است بر مغضوب علیه
 الم که عاصی را بر سب بر آید زنگ گند از او زایل شود چنانکه زریا را در آتش می اندازد - تا از
 زنگ عذاب که در مثل کس مثل احتیاج است اگر چه نیش احتیاج موم است لیکن چون معطی صحت است
 عین رحمت است همچنین الم عاصی در نار و همچنین آقا است حد و دانت اگر چه موم است لیکن چون مزمل گند
 است عین رحمت است و در جوت عرش عظیم چه دیگر است باین شکل و این کرسی کریم است و برین کرسی
 متدی است قدسین رحال که عبارت از انوار رحمت خالصه و غضب و انزلی کرسی غضب و رحمت خالصه
 متعلق بعباد میشود و برین کرسی ملائک اندر خدمت آنها ایصال رحمت و عذاب است بعباد و در جوت این
 کرسی گره دیگر است فلک اطلس است و این عرش صغیر است و ازین تغییر در عالم واقع میشود از اسمیکه عرش
 منظر است و مناسب آن ملائک اند که خدمت آنها ترتیب عالم تغییرات است و در جوت فلک اطلس فلک
 ثوابت است و این کرسی دیگر است و در آن هم ملائک هستند مناسب آن اینکه ذکر کرده شد و احق آنست که
 ملکوت بر شیخ اکبر شیخ محی الدین ابن عربی قس امر گشته و در مشهور چین فلک اطلس عرش عظیم است و فلک ثوابت
 کرسی کریم است و فلک ثوابت ماس فلک است بلکه در میان فلک و در آن جنبه مخلوقات است سقف جنت است و فلک اطلس
 جنت است و فلک ثوابت است و از میان جنت است و از میان جنت است و از میان جنت است و از میان جنت است
 مشکون شد و در لقیع و منجم گشت - سبع سماوات پیدا شدند و در هر آسمان ملائک اند مشغول خدمات اند و برین
 دوزخ مخلوق گشته - المرتبة السادسة مرتبه انسانیت و این انسان منظر است جامع مر بر هر منظر
 رایق تعیین اول معافیه ظاهر شده است در تعیین ثانی با هر چیزی که ظاهر شده است در آن از حواله ثلثه
 ظاهر شده در انسان و ایشان جامع مر جمیع عوالم است و حق با جمیع اسماء و صفات خود با جمیع صفات
 اکوان و مظاهر ظاهر است در انسان و ایشان جامع است همه موجودات را از ازل تا ابد و انسان نامیده
 شده است بر عالم صغیر و انسان کامل مخلیفة الله است و متصرف است در همه عوالم و فیض حق سبحانه تعالی
 نمیرسد هیچ جز اجزاء عالم مگر بواسطه باطن انسان کامل و لهذا اسمی و ملائک گشته و انسان کامل اگر چه در خلق
 عظمی اخیر است لیکن بیاطن و حقیقت خود او اول است و مضایقی تعیین اول است و او بود مقصود از

خلق عالم و الله تعالى این انبان کامل را بدوید خود پدید آورده و از دوید از انساوت جلالت و جلال و اسما
 فعلیه و انفعالیه و اوصاف و اسما تقدیمه و صفات و اسما کونیة است و باقی عالم را بدوید واحد پدید ساخت
 و این دقیقه را ملائک طبعیه تفهیم دهند و گفتند که آیا پدید می آید کسی را که خدا در زمین و سفک و ما را نخواهد کرد و
 مسیح مستقیم و نه و استند که بت پرستیها اسم خاص است که آن ملائک مظهر آن اسم بودند و حال آنکه الله تعالى را
 اسما اند که ملائک را خبر آن اسم نبود و الله تعالى آدم یعنی انسان کامل را تمام اسما خود تعلیم فرمود چه آدم یعنی
 انسان کامل مظهر ذات جامع و اسما و اسما است و انسان کامل مسیح همه اسما است پس تبلیغ انسان کامل
 اکمل است از تبلیغ ملائک و الله تعالى ملائک تمام کائنات را معروض ساخت و گفت که خبر دهید از اسما
 این کائنات تبلیغ بآن اسما می کنند و مظهر آن اسما هستند پس ملائک چه بیکدیگر مفسره بودند و اعتراف
 بعبودیت خود کردند و گفتند لا علم لنا الا ما علمتنا و آدم را چهار همه اسما کرد پس ظاهر شد فضل آدم یعنی انسان کامل
 نزد ملائک و سبب مجود شدن انسان کامل معلوم شد و اما ابلیس پس ابا آورد از سجود و گفت انا خیر منه
 و خلق من نار و خلقت من طین یعنی بصرم از آدم که انسان کامل است پدید کردی تو مرا از گشت و آدم
 از طین و طین عبارت از اجزاء زمین که مزج است بآب و ابلیس پنداشت آدم را طین و ندانست
 که ظاهر است روع ذات با جمیع اسما و صفات و جمیع حقایق عالم که از ان جمله نام است و تکبر ورزید بر
 مظهری که نشاید تکبر بر او و الله معلوم و مظهر ازلی گردید و ابلیس مظهر اسم مضل است و ممکن نیست که
 از او محذور شود سوائه اضلال و گمراهی و تبلیغ حق نمیکند مگر با اسم مضل و آنچه قریب است در معنی لهذا
 گفت فبجز تک لا غایتهم اجمعین یعنی قسم حجت است اے رب علیه کفر خواهیم کرد و افراغ از نعم الهی را
 یعنی بر آن گردانیدیم و او را در ضلال اختیار نمود تا اسم مضل ظهور یابد - لهذا الله تعالى او را فرمود
 و استغفر من استغفرت منهم بعدو کت و اهل بیت علیهم السلام در جنگ و شاکریم فی الاموال و الاولاد
 و عیدیم و ما کیدهم الشیطان الا اخر و را - یعنی بخش بدو است اما استطاعت بر اضلال داسی با و از خود
 تمایز یافته و از شیطان در ضلالت افتاد و از انجا که خود و پیادگان خود و شرکت کن آنها را در احوال
 و اولاد و ضلال اقتدر و عده کن با آنها تا از عده فریب یافته و ضلالت اقتدر و عده نخواهد کرد و ایشان را
 شیطان مگر فریب از یکدیگر گفته است الله تعالی معلوم شد که الله تعالی شیطان را مقرر نمود بر آن اضلال
 و احوال بطریقیکه باشد تا اسم مضل ظاهر شود - پس ابلیس هم و کل تجرمت است و انسان کامل اگر چه
 بنظر حقیقت خود جامع جمیع اسما است و ابلیس را هم عده از جزو حقیقت است که اسم مضل است لیکن او
 بصورتی که ظاهر است در دهر دنیا و در آخرت مظهر اسم ماضی است پس از انسان کامل بجز بدایت
 نیاید و از وی علیحد و مگر آنچه اثرش از آثار بدایت و اسم ماضی است لهذا اکمل از انسان کامل
 که رسل و انبیاء اند معصوم اند به شبه و اولیا از انسان کامل محظوظ اند اگر معصیت به سبیل ندرت از
 ایشان صادر شود مقارن ذوب و استغفار شود و این اثرش است از آثار بدایت و موجب ظهور اسم ثواب
 و عفو و عفو است بدانکه حق سبحانه تعالی اگر چه در ازل عالم بود و میدانست جمیع اسما و حتی خود را

ورفقہ است کہ گویند کہ نظام بر آن اسما اند لیکن خواست کہ یک مظهر سازد کہ در آن اسما و جنی مجود کلیتہ و جزئیہ کہ از
 انحصار بیرون آمدن باشد کہند و آن مظهر در جامعیت مضامین و محاط فی تعین اول باشد کہ جامع است ہر لایق
 الہیہ و کہ در آن مظهر مراتب باشد مرئوسیت جمیع اسما را بجمیعہ و فقہ پس پیدا ساخت انسان کامل را
 کہ جامع ہند اسما و ہمہ مظاہر است پس دید ہمہ اسما و ہمہ کائنات را در انسان پس رحم کرد بر کائنات
 عالم پس انسان کامل ہند کہ دیدہ است مرقع سبحانہ را در رویت اسما کائنات و ہر کامل مظهر سے
 بود از اسما و اورا خبر نبود با ہم دیگر کہ مظهر آن نیست کہ ہر مظهر پیدا نیست کہ کمال ہمین است کہ اسما ظاہر
 درو سے میخورد و در اسما تقابل است چہ فتنہ مثلاً مقابل عفو است پس در مظهر اسما تقابل
 تضاد واقع است و ہر مظهر بیخو الہی کہ دیگر نباشد و با ہم متنزع اند پس عیب کہ ملائک اظہار آن کردند از انفاذ و تنگ
 و ما کہ عین نزاع است در ہمہ کائنات عالم بود و در ملائکہ بود کہ نزاع کردند در ایجاد عالم یعنی انسان کامل پس
 افتادند در آن عیب و شعور این افتادند نہ داشتند لہذا شرع شریف نہی فرمود از آیدن عیب دیگران
 و تنہا کہ درون نفس خود را چون نظام و مخالف در کائنات بنظر اصل حقیقت آنها واقع است پس ہر حقیقت
 این کائنات نظام دیگرے میخورد لیکن اللہ تعالیٰ باین تضاد باقی میدارد تا اسما سے ظاہر باشند و
 هیچ یک از این کائنات قابلیت خلافت نہ داشت چہ بحسب حقیقت خود ترقیب مضاد مینماید و چون انسان
 کامل جامع جمیع اسما است اورا بحسب حقیقت و سے مضاد و مخالفت با کسی نیست چہ عالم ہمہ و اسما
 و اجزا و خواص و سے اند اگر چہ صورت و سے کہ مظهر ہادی است ضدیت و مخالفت با مظهر مضل
 میداند و اللہ تعالیٰ البس را بعد و آدم فرمود - مولنا جلال الدین رومی میفرماید - مثنوی
 چونکہ میرنگے اسیر رنگ شد * عیبی با موسیٰ در جنگ شد
 چونکہ میرنگی سی کا داشتی * موسیٰ و فرعون دارند آشتی
 لاجرم انسان کامل را خلیفہ خود نمود تا بامداد باطن خود ہمہ کائنات عالم را باقی دارد و ہر کمالے و نقصے
 را کہ کائنات مستعد اند بآنها رساند و این امر انہست کہ مبعی حقیقت انسان کامل است چہ این کفر است
 بلکہ جاعل و مبعی ذات اوست سبحانہ و انسان کامل و سیدہ است در ایصال فیض او سبحانہ تعالیٰ
 و اللہ تعالیٰ این انسان کامل را ختم ساخت بر خزانہ عالم پس ہادام کہ این ختم باقیست در خزانہ
 عالم خللے نمی تواند رسید و چون یک فرد از انسان کامل وفات یابد دیگرے قائم مقام و سے گرد تا بقا
 این انسان کامل در داریا علی التعاقب است و در دنیا باقی خواهد ماند و چون انسان کامل باقی ماند
 در دنیا و قائم ولایت مطلقہ کہ عینی علیہ السلام اند وفات یابد - خلیفہ حق ختم و سے نماید - انصار
 عظیم واقع شود - و آسمان منشگردد - و قیامت قائم گردد - و عمارت نقل بدرا آخرت و
 خلیفہ کامل حقیقت سید عالم محمد مصطفیٰ اند - صلوات اللہ و سلامہ علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم و
 قبل می سید عالم صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم بعالم دنیا و سی انبیاء و رسل نائب سید عالم بودند
 خلیفہ حق بودند بر عالم - و بعد وفات آن سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم تطلب لاقاب نائب است و سید عالم

و خلیفه حق است و ختم است بر عالم و او امام اولیاء و خلفاء حق است و تحقیق این امرش آنست که قطب الاقطاب در بعضی حواله برگردانی می نشیند و همه اولیاء و سواست افراد که از در این قطب بیرون اند صدف بصف پیش و بی حاضری می شوند - و در دوی از وزرای و بی اند - می کشند - و دیگرش شمال - و در اصطلاح صوفیه مقام وزرای قطب الاقطاب را امامت میگویند - و رسول سید عالم صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم قطب الاقطاب اند و وزیران او قدوک اولیاء افضل الصیّد یقین امیر المؤمنین ابو بکر صدیق و حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنهما بودند - چنین فرمودند شیخ اکبر در فتوحات - و قطب الاقطاب بوزیران خود و اولیاء دیگر که او تا دوا بدل و غیر آنها هستند امر میکنند تا کائنات را میرسانند انچه در استعدادات آن کائنات است و آن کائنات بلیان استعداد طلب آن میکند و این

قطب الاقطاب را نسب سیادت شرط نیست - شعر است
 آن امام حق و قائم آل ولی است
 خواه از نسل عمر خواه از علی است

و شیخ اکبر قدس سره در فتوحات میفرماید که این قطب الاقطاب افضل اولیاء در زمان خود است و خلیفه الله است بباطن خود و در بعضی این خلافت باطنه با خلافت ظاهریه مجامع است - چون امیر المؤمنین ابو بکر صدیق - و عمر - و عثمان - و علی - و امام حسن - و معاویه بن یزید - و عمر بن عبد العزیز - و متوکل - و در بعضی فقط خلافت باطنه است - مفارق از خلافت ظاهری چون بایزید بسطامی رحمه الله علیه و این کثیر است انتهی - و در اقطاب نیز تفاضل باشد - بعضی افضل از بعضی و شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی قدس سره از افضل الاقطاب بود و قریب و بی برقاب هر ولی بود اینست که گفته شد همه احوال انسان کامل بود اما انسان ناقص اگر چه نوع جمعیت دارد و ملائک و بی ساجد و منقاد هستند لیکن این سجد و افتاد و دو بال است چه شیطان و بی ساجد و بی نیت و غالب است و او منقاد شیطان خود است و هر چه شیطان امر میکند او بجا می آورد و این انسان ناقص چون خواست ارتکاب معصیت کند شیطان امدادش میکند - و ملائکه چون که ساجد و منقاد آن انسان اند معارضه او نمی توانند کرد - و چون خواست که حسنه کند اگر چه ملائک راضی اند با آن لیکن چون شیطان و بی ساجد و منقاد نیت معارضه و بی میدند و او را بار بار در از حسنه و چون او منقاد شیطان است قول او قبول میکنند - و از حسنه بازمی ماند تا که منغمص شهوات شده و اتّباع شیطان در زبده نوبت بشکری رسانند و مشرک گزند **أَعَاذَنَا اللَّهُ** من ذلک و این انسان ناقص به اسفل السافلین میشود و در صورت انسان باقی ماند - و حکم بهایم دارد بلکه از بی دین تر است **إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ**

اضل سبباً و الله تعالی حال انسان کامل و انسان ناقص درین آیه بیان فرموده
 لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ
 آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ - یعنی هر آینه پیدا
 کردیم انسان را در احسن تقویم چه تقویم و بی جامع است و این تقویم بی ذات افضل و احسن
 است از تقویم هر مخلوق بعد از انرا مردود ساختیم انسان را در مرتبه و منزلت باسفل السافلیین
 که از انعام نیز پست تر شدند مگر آن انسان که ایمان آوردند - و عمل صالح کردند اینها را
 مردود نداشتیم باسفل السافلیین بلکه در احسن تقویم باقی ماندند - و انسانی که ایمان آورد
 و عمل صالح کرد انسان کامل است و ماعدائے و بی ناقص و نیز باید دانست که الله تعالی امانت
 را عهده من کرد بر سموات و ارض یعنی بر ماسوائے انسان همه ایا آورند که نشاء آنها صالح آن
 نبود و بر سر سید اندر برداشتن بار این امانت بجهت آنکه دانستند حق آن ادا نمواستند کرد و انسانی
 این بار امانت را برداشت که نشاء و بی قابل اداست حق آن بود و عاقبت پنج آن ملاحظه نمود
 و مبادرت نمود در حمل بار امانت چنانچه حافظ شیرازی میفرماید - شعری

آسمان بار امانت نتوانست کشید

قرعہ فال بنام من دیوانه زدند

و آنچه شیخ اکبر قدس سره در فتوحات فرموده اند که صوتی حکیم است و حکمت حکیم شمس
 است یعنی وَمَنْ أُوتِيَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا - و آنچه موصوف بحضرت است
 قابل قلت نیست اصلاً و صوتی در جمیع موجودات نظر میکند چه حکمت الهی ساری است در جمیع
 موجودات - و الله تعالی انسان را حامل امانت ساخته است - پس گردانیده است مرفسانرا
 نظر شفقت بر جمیع موجودات و عطا کرده است انسانرا تصرف در جمیع موجودات بطریق امانت که ادا کند
 انسان حق بر ذی حق مرآت ذی حق را چنانچه الله تعالی عطا فرموده است هر شیئی را خلق و بی که حق و بی
 است بجهت آنکه در ایمان هر شیئی استعداد امر بی بود بحسب آن استعداد خلق فرمود آن امر را که مستعد آن بود
 بوسیله فرمود پس گردانید الله تعالی انسانرا خلیفه و دیگر مخلوق را خلیفه مگر دانی پس انسان این است
 بر خلق الله پس میل نمیتواند در حق خلق خدا از سنت الله که جاری است در حق هر مخلوق و میرساند به
 الله تعالی خود اعطاء است پس خلق الله امانت الله است در پند انسان چنین امانت که معروض کرده شده بر
 انسان پس آنرا برداشت پس اگر ادائی آن امانت کند بر طبق حکم الله حکیم است و اگر ادائی آن امانت نکرد
 پس او ظالم و جاهل است و حکمت منافق ظلم و جاهل است پس آنچه امانت نکرد حکیم نباشد پس تحقیق باخلق الله تعالی
 همان تصوف است پس ازین کلام واضح شد که صوتی که انسان کامل است بر ذی حق را از خلق الله حق او میرساند
 چنانکه الله تعالی میرساند و مراد از حق ذی حق چیز بی است که عین بی مستعد است پس هر مخلوق را میرساند
 آنچه که عین و بی مستعد آن بود خواه در شرع آن ظلم یا حق شرعی باشد پس حق ابو جهل آن بود که عین و بی

مستعد آن بود از کفر و معاصی و اسباب خلود و رنار پس هر چیکه اعیان کائنات در مرتبه ثبوت مستعد
 آن است انسان کامل می رساند باو چنانچه سنت الشریع است تا آنکه آنچه چیکه عیان کائنات
 مستعد آنست - الله تعالی بر طبق استعداد باو می رساند و این متحقق است با خلاق الله و حکمت
 است و اینست گفته شده که صوفی حق هر کس را بنظر استعداد و می رساند بهمه به نظر باطن
 انسان کامل است که به باطن حق هر کس را بمقتضای استعداد می رساند با علم و دانش
 و اما انسان کامل که صوفی است بصورتی که ظاهر شده است این صورت مظهر مادی است
 عنایت کرده شده است مکارم اخلاق و او متصف به مکارم اخلاق است و مکارم اخلاق
 خود صرف میکنند بقدر ممکن و شیخ اکبر بیان آن فرمودند در موضع آخر از فتوحات بدخوبه
 که صوفیه آن کسانیست که اختیار مکارم اخلاق با خلق الله کنند نه غیر صوفیه - و صوفیه
 دانستند که کسی قادر نیست بر ضائعی جمیع بندگی الله چه یک چیز موجب رضائیک می باشد و
 همان چیز موجب سقوط و نانوشتی دیگری باشد و چون مکارم اخلاق با هر کس محال بود پس
 اختیار کردند مکارم اخلاق با کسیکه اولی است بمعامله مکارم اخلاق و التفات نکردند بسوی
 آن کس که در آن ساخت باشد - پس نیافتند لائق معامله به مکارم اخلاق مگر الله تعالی
 را و ملائکه را و از بشر رسل و انبیاء را و اولیاء را - پس لازم گرفتند این مکارم اخلاق
 بایشان - بعد از این صورت کردند مکارم اخلاق با حیوانات و نباتات و با اشعار ثقلین
 مکارم اخلاق نکرده اند - مگر به چیزیکه الله تعالی محتاج گردانید خلق را بآنها و این هم
 مکارم اخلاق با الله تعالی است و اگر این قوم قاضی و حاکم باشد در اقامت حدود بر
 خلق خلق را راه ندهند - بلکه اقامت آن بکنند که اقامت حدود حق الله تعالی است پس
 خلق با الله تعالی همین است که حق وے و فاکند از آنچه گفته معلوم شد که صوفیه که
 انسان کامل اندی باید که با خلاق حمیده شرعیه متصف باشند و از باطن تصرف
 در همه اشیاء و مخلوقات بکنند - و انسان ناقص هم شریک است با انسان کامل در
 حمل امانت - و ادائی امانت بمنی کنند - و او اظلم و جهول است و امانت عبارت
 است از اسرار اسماء الهیه - و اداسه امانت تخلیق با سماء الهیه است و اعطاء
 هر ذی حق را حق وے که مقتضی آن اسم است که آن ذی حق مظهر اوست - فقط

تمت بحمد و توفیق
 الخیر لله و الحمد له که این کتاب تذکرات به صدقه مولانا مالک العلماء بحر العلوم قدس سره تصحیح و ترمیم
 و الافتاء الدینی ابو الفضل محمد محمد خجینی الشیرازی بنحو اسرار حیدری القادری کنطامی غفر الله له و اولاده
 بفضلہ السامی بحکیمه طبع محلی گردید -

